

A study of the political emirates of Estila and Estekfa during the Abbasid Caliphate

Kiomars Ahmadi, *Corresponding Author*, PhD in Islamic History, Department of Humanities, Mecca Martyrs Center, Farhangian University, Tehran, Iran. Email: k_ahmadi87@yahoo.com

Article Info

Article Type:
Reserch Article

Keywords:
Abbasid Caliphate,
Iranian emirates,
Emirate of Estekfa,
Emirate of Estila

ABSTRACT

This article examines the types of political emirates during the Abbasid Caliphate. Two types of emirates, Estila and Estekfa, were prevalent during this period, which were mainly formed in the midst of developments that challenged the governance system of the Abbasid Caliphate in the vast territory of the defeated and collapsed Sassanid Empire. Although the Iranians played a very important role in the formation of the Abbasid Caliphate, the Abbasids changed their policy towards them after establishing their power and adopted a policy of violence. This issue was effective in the reaction of the Iranians against the Abbasid Caliphate. The creation of rebellions and the formation of governments such as the Taherids, the Saffarids and the Samanids was a natural result of the change in the policy of the Abbasid Caliphate against the Iranians. After the establishment of these governments, interaction and confrontation between the Abbasid caliphs and the Iranian emirates occurred due to the conditions and issues created, especially since some of them, like the Saffarids, had come to power without a caliph's covenant or charter. This article seeks to examine and analyze the Estila and Estekfa during the Abbasid Caliphate, using a historical and explanatory method..

Cite this Article: Ahmadi, K. (2024). A study of the political emirates of Estila and Estekfa during the Abbasid Caliphate. *International Relations Researches*, 14(1), 309-324. doi: 10.22034/irr.2024.529214.2712



© Author(s)

Publisher: Iranian Association of International Studies

DOI: 10.22034/irr.2024.529214.2712

بررسی امارت‌های سیاسی استیلاء، و استکفاء دوره خلافت عباسیان

کیومرث احمدی نویسنده مسئول، دکتری تاریخ اسلام، گروه علوم انسانی، مرکز شهدای مکه، دانشگاه فرهنگیان، تهران،

ایران. رایانامه: k_ahmadi87@yahoo.com

چکیده	درباره مقاله
این مقاله به بررسی انواع امارت‌های سیاسی در دوره خلافت عباسیان پرداخته است. دو نوع امارت استیلاء و استکفا در این دوره رواج داشت که عمدتاً در بطن تحولاتی شکل گرفتند که نظام حکمرانی خلافت عباسی را در گستره وسیع قلمرو امپراتوری شکست خورده و فروپاشیده ساسانی را به چالش می کشید، اگرچه ایرانیان در شکل گیری خلافت عباسی نقش بسیار مهمی داشتند، ولی عباسیان پس از تثبیت قدرت، سیاست خود را نسبت به آنان تغییر داده، سیاست خشونت را در پیش گرفتند. همین مسأله در واکنش ایرانیان در برابر خلافت عباسی مؤثر بود، ایجاد شورش‌های و تشکیل حکومت‌هایی چون طاهریان، صفاریان و سامانیان نتیجه طبیعی تغییر سیاست خلافت عباسی در برابر ایرانیان بود، پس از ایجاد این حکومت‌ها بنا به شرایط و مسائل ایجاد شده تعامل و تقابل بین خلفای عباسی و امارت‌های ایرانی پیش آمد، به ویژه آنکه بعضی از آنها مانند صفاریان، بدون عهد و منشور خلیفه به قدرت رسیده بودند. این مقاله به روش تاریخی و تبیینی در پی بررسی و تجزیه و تحلیل امارت‌های استیلاء و استکفا در دوره خلافت عباسی است.	نوع مقاله: مقاله پژوهشی کلیدواژه‌ها: خلافت عباسی، امارت‌های ایرانی، امارت استکفا، امارت استیلاء تاریخچه مقاله تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱۲/۸ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۳/۳۱

استناد به این مقاله: کیومرث، احمدی، (۱۴۰۳). بررسی امارت‌های سیاسی استیلاء، و استکفاء دوره خلافت عباسیان. پژوهش‌های روابط

بین الملل، ۱۴(۱)، ۳۰۹-۳۲۴. doi: 10.22034/irr.2024.529214.2712

© نویسنده(گان)

ناشر: انجمن ایرانی روابط بین الملل





با ورود اسلام به ایران و پذیرش آن از سوی ایرانیان دوران نویدبخش و جدیدی در تاریخ کشور ما آغاز شد. اما چیزی نگذشت که با روی کار آمدن امویان دورانی سخت برای ایرانیان پدیدار گردید. ظلم و جور امویان در نهایت به روی کار آمدن بنی عباس، به کمک ایرانیان، منجر شد. و اگرچه ایرانیان در شکل‌گیری خلافت عباسی نقش بسیار مهمی داشتند، ولی عباسیان پس از تثبیت قدرت، سیاست خود را نسبت به آنان تغییر داده، سیاست خشونت را در پیش گرفتند. همین مسأله در واکنش ایرانیان در برابر خلافت عباسی مؤثر بود، ایجاد شورش‌های و تشکیل حکومت‌هایی چون طاهریان، صفاریان و سامانیان نتیجه طبیعی تغییر سیاست خلافت عباسی در برابر ایرانیان بود، پس از ایجاد این حکومت‌ها بنا به شرایط و مسائل ایجاد شده تعامل و تقابل بین خلفای عباسی و امارت‌های ایرانی پیش آمد، به ویژه آنکه بعضی از آنها مانند صفاریان، بدون عهد و منشور خلیفه به قدرت رسیده بودند. در اولین سال‌های قمری، شیعه مجدداً به گروه برجسته مخالف با امپراطوری عباسیان تبدیل شد. آنها باعث برانگیخته شدن مخالفت علیه عباسیان در بین‌النهرین گردیدند. عرب‌های بادیه نشین این منطقه تحت رهبری خانواده همدانیان نفوذ خود را از سمت جنوب تا بغداد، از سمت غرب تا داخل سوریه شمالی، و از سمت شمال تا داخل ارمنستان گسترش دادند.

در منطقه دیلمان واقع در کنار دریای خزر نیز شیعیانی که از تعقیب عباسیان به آنجا پناه برده بودند مردم محلی را مسلمان نمودند. لذا در سال ۲۶۴ ه. ق شیعیان دیلمان از دستگاه خلافت اعلان استقلال نمودند، فرماندار عباسیان را اخراج کردند، و دولت مستقلی را تشکیل دادند. در اوایل قرن دهم یکی از پادشاهان دیلمی با نام مرداویج بن زیاد بر اکثر نقاط غربی ایران تسلط پیدا کرد. هنگامی که وی در سال ۳۲۵ ه. ق کشته شد منطقه تحت حاکمیتش در دست سربازان دیلمیش به رهبری برادران بویهی قرار گرفت و بدینوسیله برادران بویهی سلطه خود را بر منطقه برقرار کردند. از این دوره به بعد خلفا که از نظر اداری و نظامی عاجز و ناتوان بودند فقط می‌توانستند از نیروهای یک یا چند ایالت تقاضای کمک کنند و یا اینکه که در برخی مواقع آن‌ها را با هم درگیر نمایند. در سال ۳۲۵ ه. ق خلفا به منظور موقعیت خود منصبی با نام «منصب امیرالامرائی» را بوجود آوردند و خود را از اختیارات مختلفشان بجز حق تشریفاتی تعیین حکام دولتها محروم نمودند. اما بالاخره در سال ۳۳۳ ه. ق آل بویه بعد از یک مبارزه پیچیده و چند جانبه توانستند بغداد را به کنترل خود درآوردند و بدینوسیله امپراتوری عباسیان را سرنگون کنند. البته آل بویه پس از فتح بغداد به خلیفه اجازه دادند که مقام ظاهری خود را حفظ کند و بدین ترتیب سلسله



عباسیان تا سال ۶۵۶ ه.ق ادامه پیدا کرد، اما دیگر این سلسله عباسیان نبود که حکومت می‌کرد. به عبارت دیگر سلسله عباسیان در همان سال ۳۳۳ ه.ق از حیات واقعی خود باز ایستاد. اما با تشکیل دولتهای خاورمیانه‌ای، دوران جدیدی از توسعه فرهنگ اسلامی اشرافی و جهان شمول آغاز گردید. در دوران پس از امپراطوری عباسیان دو جریان عمده مشاهده می‌شود. جریان اول استمرار فعالیتهای عباسیان برای دو شاخه کردن فرهنگ اسلامی یعنی تشکیل یک فرهنگ جهان شمول اسلامی و یک فرهنگ اسلامی می‌باشد.

جریان دوم بروز تنوع فرهنگی در منطقه بود. با وجود این که در این دوره اصول و سنتهای هنری، ادبی و مذهبی عصر عباسیان حفظ شد، رژیم‌های متعدد حاکم بخشهایی از فرهنگ‌های ایالتی را وارد فرهنگ اسلامی کردند. با زوال بغداد شهرهای سمرقند، بخارا، نیشابور، اصفهان، قاهره به پایتختهای تمدن اسلامی تبدیل شدند. هر یک از این پایتختها حکومت و دربار خاص خود را داشتند. این حکومتها جریان ترویج و اشاعه فرهنگ اسلامی حیات تازه‌ای بخشیدند. در این دوران تلاش شد تا ایرانیان که بعد از شکست ساسانیان تحت سیطره اعراب درآمد بود از وابستگی مستقیم خلفا نجات یابد. حتی در برخی از حکومتهای ایرانی نظیر آل بویه موفق شدند بغداد مرکز خلافت عباسیان را نیز فتح نمایند و این عمل سبب شد که حکومتهای بعدی نظیر خوارزمشاهیان در صدد تضعیف و تسلط بر دستگاه خلافت برآیند و همچنین حکومتهای فوق موفق شدند که فرهنگ ایران را بعد از دو قرن تسلط اعراب بر ایران از خطر نابودی نجات دهند.

۱. حکومت در اسلام

حکومت در اسلام یک ضرورت است و از معدود افراد و یا جنبش‌ها که بگذریم اکثریت قریب به اتفاق مسلمین بر وجوب آن تأکید داشته‌اند «متفکرین شیعی و سنی بر ضرورت حکومت اجماع دارند». حکومت اسلامی با هجرت پیامبر به مدینه تأسیس شد و با مرگ رسول اکرم (ص) گفتگوها و مجادلات بر سر آنچه که خلافت نامیده شد آغاز گردید. بدون تردید مهمترین مسئله فرا راه جامعه اسلامی - پس از مرگ پیامبر - حکومت و اداره جامعه بود. مجادلات مربوط به حکومت با سقیفه در سال ۱۱ ه.ق آغاز گردید و تا هنگام قتل عثمان گاهگاه بروزی مجدد می‌یافت. این بروز عمدتاً در راستای استقرار خلیفه جدید روی می‌داد. (قادری، ۱۳۷۵، ص ۳۹-۴۰) اما استنباط اصلی اسلام از دولت متوجه یک حکومت دینی است. حکومتی که در آن سلطه خدا حاکم است و به بیان دیگر حکومتی است که در آن قدرت در دست مذهبیان است و مذهب بر دولت غلبه دارد. (لمبتون، ۱۳۵۹: ۱۸)



۲. حکومت استیلایی

حکومت‌های ایرانی هستند که در ایران اسلام را پذیرفته‌اند ولی به علت گرویدن به مذهبی غیر از مذهب رسمی خلفاء یعنی تسنن مدعی خلیفه بغداد شدند، مانند صفاریان و دیالمه آل بویه و آل زیار علویان طبرستان و که این سلسله‌ها سیادت روحانی خلفاء را قبول نداشتند. این حکومتها تشکیل سلسله‌های مستقلی دادند، خلیفه ناگزیر بود برای تأمین وفاداری اعیان و دهقانان ایرانی نسبت به خود متفدترین نماینده و فرد اعیان و بزرگان مزبور را به حکومت موروثی آن ایالت منصوب نماید، این‌گونه امارتها تدریجاً بصورت دولتهای خودسرانه بدون اینکه از طرف خلیفه منصوب شده باشند یا فرمانی از وی صادر شده باشد حکومت محلی را به دست می‌گرفتند، پیدایی دولتهای محلی در مشرق ایران از یک سو در نتیجه مبارزه داخلی محافل علیه زمامدار خلافت و از طرف دیگر بر اثر نهضتهای مردم که ارکان قدرت خلفا را متزلزل ساخته بود تسریع گشت.

۳. حکومت استکفایی

حکومت‌های ایرانی هستند که در ایران اسلام را پذیرفته و خلیفه را خود امیرالمؤمنین می‌شناختند و بنام او خطبه می‌خواندند و در حقیقت بر همان مذهب خلیفه بودند، مانند سلسله طاهریان، سامانیان، غزنویان و سلجوقیان. در واقع حکومت‌هایی که برای منافع شخصی و حاکمیت و نشان دادن قدرت خود بر مردم با سیاست، خود را وکیل خلفا بر سرزمینهای ایران می‌دانستند. از طریق آنها هم خلیفه از دشمنی و خطرات احتمالی خلیفه به دور بودند و هم به دور از خلافت می‌توانستند بر مردم حکومت کنند. (بیات، ۱۳۷۰: ۲۴۳-۲۴۴، ج اول)

۴. حکومت ارضی یا استیلاء - استکفاء

دولتهای ایرانی هستند که از ابتدا با رأی و نظر خلافت به قدرت رسیدند و توانستند بر قسمتهایی از ایران حکومت کنند. از همان ابتدا برای جلب نظر خلفا به نام آنها هم سکه می‌زدند و هم در بلاد اسلامی خطبه می‌خواندند، اما به دلایل گوناگون بعد از قدرت گرفتن سعی در استقلال نام خود را داشتند و در مناطق تحت تصرف خود به نام امیران خود خطبه خوانده و یا سکه می‌زدند، در زمان خلفای ضعیف هم پا را تا آنجا دراز می‌کردند که رفته رفته سعی در تصرف بغداد و تحت سیطره قرار دادن خلفا را داشتند. دولتهایی چون آل بویه از آن دست هستند.



۵. امارت

امارت و امیر، امیر در عرف مسلمانان کسی است که خلیفه او را در شهر یا منطقه ای از بلاد اسلامی به ولایت و حکومت نصب کند. چنین امارتی به دو قسم است: عام و خاص. منظور از امارت خاص، واگذاری امر خاصی، همچون اداره امور جنگ، سیاست مردم و حج است؛ اما امارت عامه ولایت بر جمیع امور عمومی و حکومتی یک منطقه یا شهر است که خلیفه واگذار کرده است. امارت عامه، به دو نوع اساسی تقسیم شده است: امارت استکفا و امارت استیلاء.

۵-۱. امارت طاهریان (استیلاء - استکفاء)

به هنگام خلافت مأمون است که طاهریان، به عنوان غنیمت سوگیری خود به نفع وی بر ضد برادرش امین، می‌رفتند که سلسله مستقل و یا نیمه مستقلی را در شرق ایران تدارک ببینند و شاید از این هم مهمتر شورشهایی بود که بتدریج در قلمرو شرقی خلافت سربرآوردند و رنگ و صبغه ایرانیان در آنها نمود خاص داشت. (قادری، حاتم، ۱۳۷۵: ۱۳۰)، (اشپولر، برتولد، ۱۳۵۴: ۱۰۰)

اما اولین امارت مستقل تحت تصرف خلفا، حکومت طاهریان بود. در خراسان خاندان طاهربن حسین در مقابل کمکی که نسبت به مأمون در جنگ با برادرش امین کرده بود از طرف خلیفه به حکومت خراسان منصوب شد که این حکومت از سال ۲۵۹ تا ۲۰۶ ه.ق ادامه داشت و به تدریج منتهی به یک نوع استقلال شد. طاهر در سال ۲۰۵ ه.ق والی تمام سرزمینهای خلافت که در مشرق عراق واقع بودند، گردید. گویند وی هوشیارانه برای آنکه خود را از دربار خلافت دور نگه دارد، خواهان آن بود که خلیفه این سرزمینها را بدو واگذارد، زیرا بر جان خود خلیفه بیمناک بود. این حکومت با نوعی دسیسه چینی ناپسند بدست آمده بود. (ر. ن فرای، ۱۳۷۹: ۸۴ و ۹۴، ج ۴) طاهریان توانستند بر نواحی مختلف شرق ایران حکومت کنند، ابتدا به نام مأمون خطبه خواندند ولی بعد از این کار سرباز زدند و به نام خود خطبه خواندند، و در برخی نقاط به نام خود سکه ضرب کردند، و با این عمل مطابق بر رسم آن زمان استقلال خود را رسماً اعلام داشت، زیرا طاهر آشکارا می‌خواست سرزمینهای ایران یعنی نخست شمال شرق و سپس شرق و به تدریج مابقی ایران را از تحت سلطه خلفای بغداد رها سازد، بدیهی است که هدف او ایجاد دولت مستقل ایران بود. (بیات، ۱۳۹۳: ۳۳۰، ج ۶ و رونقی، ۱۳۸۲: ۱۴۷) طاهریان از میان ملازمان نظامی و اداری خلفا برخاسته بودند. امرای طاهری همانند ولات عباسی موافق خلفا و نهاد دینی مذهب سنتی بودند. آنها از جانب خود کسی را به حکومت سیستان فرستادند و خود بر آنجا نظارت می‌کردند.



(میرخواند، ۱۳۸۰: ۲۷۷۳، ج ۴ و قدیانی، ۱۳۸۷: ۱۳۲۴) طاهر بعد از رنجشی که نسبت به مأمون داشت، و برای رسیدن به اهداف خود نام مأمون را از خطبه نماز جمعه انداخت و بجای آنکه بگوید «خدایا بنده خویش و خلیفت خویش، عبدالله مأمون را نیکو دار»، گفت: «خدایا نیکو دار تمام پیروان محمد (ص) را بدانچه نیکو داشته‌ای بدان برگزیدگان خود را» و بدین گونه اعلام استقلال نمود، لیکن پیش از آنکه از ثمره کار خویش بهره گیرد، ناگهان، همان شب درگذش نتیجه قیامها و شورشهای متعدد ایرانیان، از آغاز سلطه عرب تا آن زمان بود که اکنون در قالب استقلال طلبی طاهر و خاندانش جلوه یافت. این حرکت در تاریخ ملت ایران اهمیت بسیار داشت، زیرا بدین وسیله، میراث کهن ایران به دست ایرانیان افتاد و دولتهای مستقل و مسلمان ایرانی فرصت یافتند تا به احیاء و شکوفایی و گسترش آن پردازند. (ابن طقطقی، ۱۳۶۷: ۳۱۲-۳۱۱)، (خضری، ۱۳۷۸: ۷۶)

البته از زمان طاهر بن حسین و در سال ۲۰۵ ه. ق در خراسان و پس از وی، دولت و امارت آن ناحیه میان فرزندان موروثی شد، و ایران نخستین گام‌ها را برای رهایی از سلطه خلافت عباسی برداشت. این به معنای استقلال کامل نبود، چرا که نظریه خلافت برای مسلمانان سنی، که جمعیت غالب آن روز ایران را تشکیل می‌دادند، تنها نظریه پذیرفته شده در حکومت بود. در قرون بعد از این نظریه به مرور، با حضور امیران و سلاطین مستقل، جای خود را به نظریه خلیفه - سلطان داد. (جعفریان، ۱۳۹۳: ۲۴۵) این دوره ایرانیت توانست در لوای اتحاد صوری و اسمی با خلافت شکفتگی و ترقی تازه‌ای به دست آورد. خلفا در این نواحی فقط یک حق توشیح و تأیید اسمی داشتند. (اشپولر، ۱۳۷۷: ۱۱۵، ج اول)

۵-۲. امارت صفاریان (استیلاء)

یعقوب لیث در ایران و نواحی شرقی آن، حکومت مستقلی برپا کرد، عیاران جمعیت کثیری بودند که خلافت از عهده اداره کردن آنها بر نمی‌آمد، بنابراین به امارتهایی مانند صفاریان تا حدی اختیار تام می‌داد تا در نواحی شرق حکومت کنند. یعقوب رویگرزاده ایران دوستی بوده است که با حکومت خلفای عباسی به شدت مخالفت می‌کرده است، زیرا به درستی می‌دانسته است که خلفای بغداد تنها از راه زور و نیرنگ بر مسند قدرت نشسته‌اند و به مسائل مذهبی کمترین علاقه‌ای ندارند و بدین جهت به فرمانهای خلیفه ابداً اعتنائی نداشته است. (خلیل الله مقدم، ۱۳۸۰: ۴۲۲-۴۲۱) صفاریان نخستین شکاف عظیم را در تمامیت قلمرو عباسی ایجاد کردند. تصرف نواحی شرقی و جنوبی ایران به دست یعقوب، انتقال آرام قدرت نبود، بلکه بیشتر تحمیل رژیم از طریق اشغال نظامی بشمار می‌آمد. بنابراین، رژیم مزبور تا زمانی پایید که امرای صفاری قدرت آن را داشتند که قلمرو خود را در برابر رقبایشان نگه دارند. هنگامی



که خلفا کشورگشایی‌های یعقوب و عمرو را تأیید کردند - عمل تأیید از دیدگاه خلافت به منزله اعطای حکومت بود - تأییدشان از سر اکراه بود، از این رو چون رقبایی نظیر رافع بن هرثمه و اسماعیل بن احمد سر برآوردند که می‌توانستند در برابر صفاریان در ایستند، خلفا بی‌درنگ منشور حکومت صفاریان را پس گرفتند. خیلی از نویسندگان دست آوردهای یعقوب و عمرو را با غرور می‌نگرند. زیرا این امیران ولایت دور دست و نسبتاً بی‌اهمیت سیستان را برای مدتی مرکز امپراتوری پهناوری کردند که بر طاهریان غالب آمده و بر خلفای عباسی استخفاف روا داشته بود. (فرای، همان: ۹۴ و ۹۵) وضع و موقع خلفا در سامره در نتیجه انقلابات گوناگون درباری و در اثر قدرت قشون ترکان مستحفظ خلفا، که از سال ۲۱۸ ه.ق رو به فزونی می‌رفت، و همچنین در پیرو سلسله اغتشاشات و قیامهایی که در نواحی امپراتوری اسلام به وقوع پیوست، به اندازه‌ای سست و متزلزل شده بود که خلفا حتی به اطاعت اسمی یعقوب از ایشان و اینکه فقط وی بپذیرد که از طرف آنان در سیستان حکومت کند راضی و از این امر خوشحال بودند. (اشپولر، همان: ۱۲۰) حکومت صفاریان که بدون هیچ عهد و فرمانی از جانب خلیفه تشکیل شده بود، جزء در موارد مصلحتی هیچگاه مورد تأیید دستگاه خلافت قرار نگرفت. عدم تأیید دستگاه خلافت یکی از عوامل عمده‌ای بود که مانع از حکومت ثابت و پایدار صفاریان در خارج از قلمرو سیستان شد. در واقع هر ناحیه که یعقوب و سربازانش بدان وارد می‌شدند و پس از کسب غنائم آنجا را ترک می‌کردند، متعاقب آن حاکمیت صفاریان در آن منطقه هم متزلزل می‌شد. قلمرو قدرت و حکومت یعقوب شامل خراسان و سیستان و طخارستان و کرمان و فارس و خوزستان و قسمتی از دره سند بود که به امر خلیفه عباسی در مکه و مدینه نیز به نام او خطبه می‌خواندند، اما مرگ وی به منزله نجات واقعی خلفا بود. (بیات، همان: ۲۷۵)، (ابن اثیر، ۱۳۹۱: ۴۶۴۳)، (مسکویه رازی، ۱۳۶۶: ۱۸)

۳-۵. امارت سامانیان (استکفاء)

سامانیان اسماً نسبت به خلفای بغداد اظهار تبعیت و انقیاد می‌کردند، در واقع در ایران شرقی، فرمانروایی مستقل محسوب می‌شدند و رفته رفته اهمیت آنها تا جایی رسید که خلفا در دفع خطری که از سوی صفاریان برای آنها پیش آمد از اینان یاری خواستند. (اشپولر، ۱۳۵۴: ۱۲۴) سامانیان که با منشور (فرمان حکومت) خلفای عباسی به قدرت رسیدند، تا آخرین سالهای حکومت خود غالباً با دستگاه خلافت روابطی حسنه داشتند. آنها نظام عباسیان را برای نیم قرن در مناطق شرقی ایران و ماوراءالنهر حفظ نمود. این رژیم توسط نخبگان دیوان سالاری اداره می‌شد که به حمایت اشراف محلی و خانواده‌های زمیندار متکی بودند. تابعیت آل سامان از خلفای عباسی، پاسداری از مذهب عمومی (تسنن) و حفظ نظم و سنن

اجتماعی، موجب عنایت بیشتر مورخان اسلامی به این سلسه گردیده است. (فروزانی، ۱۳۸۱: ۶)

اسماعیل سامانی خود را بندهٔ وفادار خلیفه می‌خواند، او نیز بعد از مدتی از خلیفه رو برگرداند و مانند صفاریان سکه را به نام خود می‌زدند. (اشپولر، ۱۳۵۸: ۲۸) خلیفه معتضد نیز به امیر اسماعیل بسیار احترام می‌گذاشت و برای او خلع قیمتی و ... می‌فرستاد و حکومت سیستان و خراسان تا مازندران و ری را به وی تفویض نمود و او خلعت‌های خلیفه را یک‌یک می‌پوشید و بعد از پوشیدن هر یک دو رکعت نماز می‌گزارد و بعد مجموع خلعت‌های اهدایی را می‌بوسید و شرایط تعظیم به جای می‌آورد و حامل خلعت‌ها و احکام را هفتصد هزار درهم می‌داد. (میرخواند، همان: ۲۸۲۰)

امیران سامانی از هر جهت می‌کوشیدند تا سیادت اسمی خلفا را در انظار جلوه دهند. خراج خود را می‌پرداختند و هیچگونه اشکال سیاسی برای امیر مؤمنان فراهم نمی‌آوردند، و با آنکه عملاً سلاطین مستقل شمال شرقی ایران بودند، باز به حفظ اصول اسلامی وفادار بودند، و از هر نوع حمله به بین‌النهرین خودداری می‌نمودند، و لاقلاً از این نظر وسیلهٔ آسایش خلفا را فراهم می‌کردند. (اشپولر، همان: ۱۴۲)، (ابن اثیر، ۱۳۹۱: ۴۶۶۱)

۵-۴. امارت آل بویه (استکفاء- استیلاء)

پیدایش دولت آل بویه را هیچ کس پیش‌بینی نمی‌کرد، و حتی تصور جزئی از عظمت آن را نیز نمی‌نمود، لیکن دولت مزبور بر عالم چیره شد، و مردم جهان را مقهور خود کرد، و بر مقام خلافت استیلاء یافت. پادشاهان آل بویه خلفا را عزل و نصب کردند، و وزرا را به کار واداشتند، و از کار برکنار نمودند، و بدین سان کلیهٔ امور بلاد عجم و عراق را زیر فرمان خود درآوردند، و رجال دولت متفقاً از ایشان اطاعت کردند. (ابن طقطقی، ۱۳۶۷: ۳۷۸)

اما تسلط آل بویه بر بغداد و دستگاه خلافت، برای خلفای عباسی مطلوب و موافق میل بود، زیرا بجای کسانی چون مرداوایج، که مردی متعصب و میهن‌پرست و در صدد نابودی خلافت عباسی بود، مردانی بغداد را تصرف کرده بودند که قصد براندازی دستگاه خلافت را نداشتند و با وجود شیعه بودنشان، به دلیل داشتن روحیهٔ تسامح و سازش، با محیط‌های غیر شیعی نیز می‌ساختند، از این رو با آنکه بار سلطهٔ بویه‌یان بر شانه‌های خلیفهٔ عباسی به شدت سنگینی می‌کرد، اما چون سلطهٔ آنان سیادت ظاهری خلفای عباسی را حفظ می‌کرد، تحمل آن وضع برای آنان امکان‌پذیر و حتی مطلوب بود. (خضری، ۱۳۷۸: ۱۷۲)، (اشپولر، همان: ۱۶۳)، (میرخواند، همان: ۲۹۸۶، ج ۴) اما آل بویه شیعه مذهب بودند و گرایش به خاندان علوی داشتند. ولی برای پایان بخشیدن به خلافت سنیان تلاشی نکردند و حتی شکل و قالب عباسیان



را حفظ نمودند آل بویه بیشتر در صدد تسلط بر خلفای عباسی و بکارگیری آنها به جهت سیاستها و منافع خود بودند. وجود دیالمه در بغداد و رقابت میان شیعیان و سنیان گاهی اوقات به حوادث و خشونت‌هایی منجر می‌شد. عمده این برخوردها را می‌توان در زمان خلافت طائع مشاهده کرد. ترکان با توجه به حضور رقبای قدرتمندی، چون دیالمه، به پذیرش دست پائین در قدرت اکتفا کردند. دیالمه در ابتدای تسلطشان بر بغداد، نسبت به خلفا از خشونت چیزی فروگذاری نکردند.

نقطه عطف وقایع ذکر شده در هنگام خلافت مستکفی اتفاق افتاد. معزالدوله دستور داد وی را به زندان برده و بر چشمان وی میل کشیدند و در آنجا بود تا وقتی که مرد. این نخستین باری است که یک خلیفه، با تمهید سلطان یک سلسله، آشکارا مورد هجوم واقع شده و مقتول می‌شود. معزالدوله پس از خلع و قتل مستکفی، ابوالقاسم بن مقتدر ملقب به مطیع را به خلافت برداشت. مطیع در زمان مستکفی فراری بود و حال، تقدیر چنین بود که به خلافت برداشته شود. (قادری، ۱۳۷۵: ۱۳۵)

بدیهی است که ارج و قرب مذهبی خلافت برای دیالمه، که به کیش رقیب سنیان گرایش داشتند، مرعوب کننده نبود و بیشتر به جهات سیاسی، سعی در حفظ ماترک خلافت داشتند. از مسائل هشدار دهنده برای دیالمه در پرهیز از برافکندن خلافت سنیان این بود که در صورت عزل کلی سنیان از خلافت و با توجه به دعوی شیعه‌گری خود، ناچار شوند که زمام امور را به دست امامان زیدی و یا دیگر امامان شیعی مذهب بسپارند. خلفا در این دوران بشدت مرعوب سلاطین بودند و گاهی اوقات این احساس آنها با احترام آمیخته می‌شد. (قادری، ۱۳۷۵: ۱۳۶) معزالدوله و برادرانش نخستین فرمانروایانی بودند که نامشان در کنار خلیفه بر سکه‌ها ضرب می‌شد. غلبه بویهیان بر بغداد و شخص خلیفه در سال ۳۳۳ ه. ق، در تشدید خلافت و تسریع سقوط آن نقشی اساسی داشت. رفتار معزالدوله با خلیفه، فقط برخاسته از احساس استیلائی امیری نورسیده، که مانند بسیاری از دیگر امیران مستولی بر بغداد، به ضرب تیغ، راه خود را باز کرده بودند، نبود، بلکه لاقط، ریشه در تضادی مذهبی و فرقه‌ای داشت. فخرالدوله چون بغداد را گرفت، تغییراتی در امور اداری و دیوانسالاری دولت داد که نتیجه آن محدودیت بی‌سابقه خلیفه بود. (موسوی بجنوردی: ۵۹۰)، (ابن اثیر، ۱۳۹۱: ۴۹۹۳)

آل بویه که مناطق غربی ایران، عراق و بین‌النهرین را تحت کنترل داشتند پیشگام در تشکیل نوع جدیدی از دولت اسلامی هستند. بویه خلفا را بعنوان سرپرستان اسمی دولت باقی گذاشتند، آنها را به عنوان رهبران کلیه مسلمانان سنی به رسمیت شناختند، حق خلفا را مبنی بر منصوب کردن مقامات مذهبی مورد



تأیید قرار دادند، و این عقیده را که حق فرمانداران برای حکومت کردن بر تأیید و تصدیق خلیفه مبتنی می‌باشد پذیرفتند (لاپیدوس، ۱۳۸۱: ۲۰۳-۲۰۲)

۵-۵. حکومت علویان (استیلاء)

علویان که به عنوان جریان معارض، مورد ضرب و شتم و تعقیب عمال خلفا قرار می‌گرفتند، در جستجوی پناهگاه، مناسبترین منطقه را در ایران مناطق هموار جنوب سلسله کوه‌های البرز، یعنی شهرهایی چون قزوین، ری، قم، ساوه و آوه تشخیص دادند. (ترکمنی آذر، ۱۳۸۴: ۴۲-۴۰)، (پرگاری، ۱۳۷۸: ۱۲۶) پیروزی داعی کبیر بر حکام محلی و طاهریان، باعث تشکیل حکومتی مستقل در نواحی شمال ایران شد، که خلیفه مستعین به شدت با ایجاد حکومت علویان در شمال ایران مخالف بود، جانشینان او نیز به مخالفت با آنها پرداختند، اما در نهایت علویان توانستند حکومتی مستقل تشکیل دهند و قدرتمندانه سکان را به دست گیرند. البته دشمنی علویان با خلافت عباسی و عمال ایشان بر هیچکس پوشیده نیست و همواره بین آنها و خلفای عباسی جنگ و درگیری بوده. (رونقی، همان: ۱۹۳)، (پیرنیا و اقبال آشتیانی، ۱۳۸۴: ۴۰۵)، (اولیاء الله، ۱۳۹۳: ۱۰۱) خلفای عباسی همیشه از دست علویان در زحمت بودند و همیشه آنها و زیاریان را دو دشمن بزرگ خود می‌دید، اما علویان هیچگاه نتوانستند خلافت عباسی را براندازند. (کسروی، ۱۳۷۷: ۳۲)، (ابن اثیر، ۱۳۹۱: ۴۶۶۴)

۵-۶. حکومت غزنویان (استکفاء)

در قرن پنجم هجری، سنت حکومت ایرانی در مشرق عالم اسلامی تفوق داشت. در این سنت، اندیشه توده‌های خاور نزدیک مبنی بر حق الهی بودن سلطنت با اندیشه اسلامی در هم آمیخته بود و اسلام نیز اگرچه نظراً تا حدودی حق مخالفت به توده می‌دهد، اما در عمل حتی جبار را از هرج و مرج بهتر می‌داند. شرقی کردن خلافت عباسی و تبعیت از قوانین خلیفه عامل مهمی بود.

سلاطین غزنوی همواره تحت حمایت مذهبی آئین سنت و تحریض به داشتن مناسبات حسنه با خلفای عباسی بود. امرا و پادشاهان اول غزنوی، چون سبکتکین و محمود، سنی متعصب بودن و آنان نیز مانند سامانیان و پیروی و آگاهی از بهره‌هایی که قدرت نوظهور می‌توانست با داشتن منافع مشترک با دولت بغداد حاصل کند، سبب حمایت آنان از آئین سنت شد، از آنکه پادشاهان و توده‌های ترک ذاتاً تسنن را بر دیگر فرق اسلامی ترجیح می‌دادند. محمود در خطبه‌ها نام خلیفه القادر را در خراسان می‌آورد و در عوض از خلیفه لقب امیرالمؤمنین و یمین الدوله و امین الملله پادشاه گرفت که بیانگر وفاداری او به



خلیفه و نقش او در مقام مدافع علایق دنیوی خلیفه و ایمان است، بعد از آن امرای خراسان و اعیان اطراف در مجلس به خدمتش آمدند. او محمود دریافت برای تثبیت پادشاهیش به تأیید قانونی و معنوی خلیفه نیاز دارد، آنها پیوسته دقت داشتند تا با گرفتن موافقت خلیفه و حمایت ظاهری مذهب سنت پایه‌های قدرت خود را تحکیم بخشند. (باسورث، ۱۳۵۶: ۴۷ و ۵۰)، (رن. فرای، همان: ۱۴۸)، (میرخواند، همان: ۲۹۰۹) محمود نذر کرده بود هر سال یک نوبت به غزای هندوستان رفته مراسم جهاد بجای آورد. محمود غزنوی این نظریه را ابراز داشته که امکان دارد بعضی از تفویضها به حکام نواحی دوردست نیز، بدون اینکه لطمه‌ای به حقوق خلیفه به عنوان حاکم مؤثر ایالات مرکزی وارد شود، عرضه گردد، که اولاً بایستی حاکم بزرگواری خلیفه را تأیید کرده و مراتب زیردستی را نسبت به او رعایت کند، و ثانیاً باید بر طبق شریعت حکومت نماید. خلیفه نیز به نوبه خود باید تمام انتصابات مذهبی و تصمیماتی را که تا به حال از سوی حاکم اتخاذ شده بود تأیید کند و این دو جناح بایستی با همدیگر مراتب دوستی را نگه داشته و همکاری دو جانبه کنند. (لمبتون، ۱۳۶۳، امیرکبیر: ۱۳)

۷-۵. حکومت سلجوقیان (استکفاء)

با سپری شدن ایام آل بویه و جای سپردن آنها به سلاجقه، خلفا و نهاد خلافت نسبت به ایام ترکان و آل بویه دارای یک آرامش و احترام نسبی شد. طغرل، فاتح جدید بغداد، مایل بود که نقش منجی را هم یدک داشته باشد. بار دیگر دوران وصایا و خواست خلفای مستقر در ولایتعهدی فرزندان و یا در موارد نادری مانند قائم انفاذ یافت. البته سروسامان ظاهری خلافت به مفهوم احیای قدرت خلفا نبود و در مواقعی سلاطین سلجوقی با تحت فشار قرار دادن خلیفه و به زوجیت گرفتن دختر خلیفه، بر آن شدند که فرزندی از خود را به مسند خلافت بنشانند. رؤسای سلجوقی پس از تصرف خراسان نیروهای طرفدار خود را به سمت غرب ایران هدایت کرده، آل بویه را شکست دادند و بالاخره توانستند در سال ۴۴۳ ه. ق بغداد و دستگاه خلافت را تحت کنترل خود درآورند. بدین ترتیب بود که سلجوقیان بعنوان سلاطین یک امپراطوری جدید خاورمیانه‌ای که از خراسان تا عراق کشیده می‌شد ظهور پیدا کردند. آنان همچنین نواحی ارمنستان، آذربایجان، آسیای صغیر و بین‌النهرین تا مدیترانه را به تسخیر خود درآوردند.

آنها بعد از حمله به نواحی شرقی ایران، چنان درخششی در جهان اسلام داشتند که ماندنش نبود. مردم چون خلیفه را پیشوای روحانی خویش می‌دانستند، گوش به فرمانش بودند، سلاطین سلجوقی خود را شاهنشاه خواندند و گوش به فرمان خلیفه، پس خطبه و سکه را همواره در سرزمین و فرمانروایی پهناورشان به نام خلیفه عباسی می‌زند. (بارتولد، همان: ۳۴)، (مستوفی، ۱۳۳۹: ۳۴۹) بدین ترتیب



سلجوقیان اکثر مناطقی را که روزی جزء امپراتوری عباسیان بودند مجدداً به هم پیوند دادند و آرزوی اتحاد مسلمانان و تشکیل یک امپراتوری جهانی را دوباره زنده کردند. حکومت سلجوقیان از سوی ایرانیانی که روزی در خدمت غزنویان قرار داشتند حمایت می‌شد. آنها همواره در آرزوی تشکیل یک امپراتوری پایدار و یکپارچه بودند. (لاپیدوس، همان: ۲۱۷)، (ابوحامد کرمانی، ۱۳۷۳: ۲۵۸)

اما تسلط این سلسله بر خلافت از نیمه دوم قرن پنجم آغاز شد. در این دوره سلاجقه در عین حالی که می‌خواستند در دربار از نفوذ واقعی برخوردار باشند، به این مهم نیز اهتمام داشتند که شأن ظاهری خلافت و یا دست کم آرامشی نسبی را به دربار خلافت برگردانند. در این دوران مجدداً شاهد شکل‌گیری وصایا و خواستهای خلفای مستقر، در باب ولایتعهدی خود هستیم. (قادری، همان: ۱۲۶)

در مجموع باید گفت که به دوران تسلط سلاجقه، هیچ خلیفه‌ای مستقیماً به وسیله سلطان سلجوقی از پای درنیامد، موارد عزل وجود داشت ولی قتل نه. بجای آن نخستین بار است که خلیفه‌ای بدست باطنیان مقتول می‌شود. با زوال سلاجقه مقطع چهارم که احیای نسبی قدرت خلافت در سرزمین‌های نزدیک بغداد بود، فراپیش آمد. (قادری، همان: ۱۳۷) اما سلاطین اولیه سلاجقه بر دریافت فرامینی از خلفا پای می‌فشرند تا بدین وسیله برای خود پایگاهی همسطح غزنویان دست و پا کنند و حکومت خود را قانونی سازند و هم اینکه با اتخاذ نقش مدافعان دین اسلام حیثیتی برای خود کسب نمایند. سلاطین بعد از ملکشاه سعی می‌کردند شناسایی خلیفه را بدست آورند تا بدین وسیله موقعیت خود را در مقابل رقبایشان تقویت سازند. دوره اول سلجوقی فقط نشانگر تنفیذ دوباره تسنن - پس از برتری تشیع برای مدتی - نبود بلکه تأیید دوباره موقعیت خلافت به عنوان رئیس جامعه اسلامی نیز بود که با همکاری سلطنت به عنوان یک عنصر ضروری در آرمان حکومت اسلامی توجیه گردد. (لمبتون، ۱۳۶۳: ۱۳)

محمود نیز به خلیفه این نوید را داد که در سراسر ممالک تحت پوشش خود، به نام خلیفه خطبه و سکه خوانده و زده شود. طغرل بعد از ورود به بغداد رونق دربار خلافت را برگرداند، سپس نام وی را به عنوان سلطنت در منابر بغداد یاد کردند، و رسمی شدن سلطنت سلجوقیان در دربار خلافت از همین جا آغاز شد. (ابن طقطقی، ۱۳۶۷: ۳۹۵)

۸-۵ قراختائیان (استکفاء)

قراختائیان به سرعت سنن و اصول حکومت‌های اسلامی ایران شرقی را پذیرفتند. پادشاهان این سلسله بنا به رسم خود مناطق تحت سلطه را به دو بخش تقسیم کردند. آنها بر حاکمیت ظاهری خلفای عباسی



صحه گذاشتند و به طور مستقیم یا غیر مستقیم اسلام را در بین مردمان ماوراءالنهر، کاشغر، و حوزهٔ تاریخ گسترش دادند. (لاپیدوس، همان: ۲۱۶)

۵-۹. حکومت خوارزمشاهیان (استیلاء)

در سال ۶۱۱ ه.ق خوارزمشاه غزنین را به تصرف خود درآورد و اتفاقاً در خزائن آن شهر، نامه‌هایی از خلیفه بغداد به دست آورد که دلیلی بر تحریک غوریان و مخالفت با خوارزمشاه بود. یکی دیگر از علت‌هایی که خوارزمشاه به سوی خلیفه بغداد لشکرکشی نمود این بود که جلال‌الدین حسن از آئین اسماعیلی روی گردان شده و مذهب سنت را پذیرفته بود و به نومسلمان مشهور بود. پ خلیفه از او تقاضای چند فدایی نمود و او چند نفر از فدائیان اسماعیلی را برای خلیفه فرستاد و خلیفه نیز عده‌ای از آنها را برای کارد زدن والی مکه فرستاد که به اشتباه برادر حاکم را ترور کردند. سلطان خوارزمشاه بعد از اینکه پسر لایق خود جلال‌الدین را امیر اطراف هندوستان کرد، برای انتقام گرفتن از ناصرالدین الله عباسی، خلیفه بغداد، از علما فتوی گرفت که سادات حسنی مستحق خلافت هستند و بر هر کس از عهده برآید واجب است که او را خلیفه سازد. آنگاه علاءالملک را که بزرگ سادات بود، نامزد خلافت کرد و قصد تصرف بغداد را نمود. (خرندزی نسوی، ۱۳۸۱، صص ۲۳-۲۲)

خلافت عباسی ۵۲۴ سال در بغداد ادامه یافت. در این دوره طولانی، جهان اسلام با تغییرات و تحولات بسیار روبه‌رو گردید، از جمله تجزیه قدرت و قلمرو و خلافت در دورهٔ دوم خلافت عباسیان بود. به طوری که در عهد خلافت راضی، از امپراتوری پهناور عباسی جزء بغداد و حوالی آن چیزی برای خلیفه باقی نماند. در این اوضاع خلفای ناتوان عباسی که چاره‌ای جزء به رسمیت شناختن مدعیان استقلال و اقتدار نداشتند، فقط با اعطای القاب و عناوین، موجودیت سیاسی این حکومت‌ها را تأیید می‌کردند. در این هنگام با حاکمیت تمام عیار آل بویه از سویی و فاطمیان مصر از سوی دیگر و شورش‌های ارسالان بساسیری و خواندن خطبه به نام خلفای فاطمی، خلفای عباسی به شدت دچار ضعف گردیده بود. خلفا در اواخر دورهٔ سلجوقی بر آن شدند تا با دخالت در امور سیاسی، قدرت از دست رفتهٔ خود را - که تا این زمان به ریاست امور دینی محدود گردیده بود - بازیابند. سیاست اصلی خلافت عبارت بود از: بازیابی قدرت سیاسی در سرزمین‌های مختلف قلمرو اسلامی و تضعیف رقبای سیاسی از طریق تحریک و تحریض امرا و حکمرانان علیه یکدیگر. در حقیقت خلفا با استفاده از تدابیر غیرنظامی برای احیاء قدرت سیاسی و افزایش منافع خود کوشش می‌کردند. در دورهٔ حاکمیت ایل ارسالان خوارزمشاه، جزء تلاش بهبود روابط میان غیاث‌الدین محمد و خلیفه مکتفی شاهد ارتباطات چندانی



میان خلافت و خوارزمشاه نیستیم. اولین رویارویی خلافت با خوارزمشاه در زمان سلطان تکش بود، که نهاد و خلافت و سلطنت در برابر هم قرار گرفتند. از طرفی تکش در برابر خلافت اظهار تابعیت می‌کرد، که البته در پی راضی نمودن خلیفه مبنی بر رسمیت شناختن قدرتش بود، از طرفی دیگر با اعلام کثرت سپاه خود، خواهان اطلاع یافتن از توانمندی نظامی خود دچار ترس و وحشت نماید. (خلعبری، ۱۳۸۰: ۵۱-۵۲)، (میرخواند، همان: ۳۳۱۱، ج ۷)، (جوینی، ۱۳۷۸: ۴۳، ج ۲)، (تقوی و قزوینی، ۱۳۸۲: ۳۲۶۰-۳۲۵۹)

نتیجه گیری

بعد از رفتن امویان و آمدن عباسیان به خلافت، بخاطر نزدیکی بین آنها با ایرانیان سعی در ارتباط نزدیکتر و مؤثرتری با ایرانیان داشتند. به خصوص در زمان مأمون عباسی در خراسان و نبرد او با برادرش امین، ایرانیان به خصوص مردم خراسان این فرصت تاریخی را به دست آوردند تا اکثر مناصب کشوری و لشکری دستگاه خلافت را در اختیار گیرند. در نتیجه در ارتباط و تعامل خلافت عباسی با حکومت‌های ایرانی باید اذعان نمود: با وجودی که برخی از این حکومت‌ها با تسلط خلفا موافق نبودند ولی هیچ یک از آنها قصد براندازی دستگاه خلافت و یا برداشتن خلیفه را نداشتند و این امر نشان می‌دهد که مردم ایران تابعیت خلیفه را، بخصوص در زمینه‌ی امور مذهبی و معنوی، پذیرفته بودند. مانند سامانیان، غزنویان و سلجوقیان که حکومت استکفایی تشکیل دادند. از طرفی حکومت‌های ایرانی تلاش می‌کردند که برای ثبات و استحکام خود و نوع مقبولیت یا مشروعیت را به دست آورند: مقبولیت ملی و مشروعیت دینی که متأثر از پذیرش اسلام توسط ایرانیان و نیز پذیرش مقام خلافت به عنوان یک اصل معنوی بود. همه‌ی دولت‌های ایرانی و حتی ترکان سعی می‌کردند مشروعیت دینی را به دست آورند و مناسبات خود را با دستگاه خلافت توسعه دهند؛ زیرا در آن زمان با توجه به شرایط موجود لازمی ادامه حیات سیاسی آنها پذیرش و اطاعت از خلفا بود. حاکمیت طاهریان از نوع استکفا - استیلاء بود؛ یعنی تا پایان حکومتشان به فرمان خلیفه گردن نهادند؛ ولی صفاریان نه با استفاده از فرمان خلیفه، بلکه با کمک شمشیر قدرت را به دست گرفتند، از این رو، حکومت آنها جنبه‌ی استیلاء داشت. اما امارت سامانیان از نوع استکفا بود؛ یعنی اگرچه در ابتدا با استفاده از فرمان خلیفه به قدرت رسیدند، ولی پس از آن خلفا را از اظهارنظر و دخالت در امور داخلی خود منع کردند. بنابراین، نوع حاکمیت طاهریان، صفاریان و سامانیان در روابط آنها با دستگاه خلافت عباسی تأثیرات مستقیم داشت و خلفا نیز بر این اساس روابط خود را با این حکومت‌ها تنظیم می‌کردند. اگرچه مناسبات طاهریان و سامانیان با خلافت عباسی یک رابطه‌ی انتفاعی



دو جانبه و دو سویه بود و هر دو طرف برای دست یابی به اهداف و پیشبرد سیاست‌های خود از یکدیگر استفاده می‌کردند، ولی صفاریان، به ویژه یعقوب لیث، اعتقادی به اتخاذ این سیاست نداشتند؛ هر چند که پس از یعقوب تعامل خلفا با صفاریان تقریباً دو جانبه و دو سویه شد. دستگاه خلافت عباسی همواره در برابر حکومت‌های ایرانی طاهری، صفاری و سامانی سیاست یکسان و یکنواخت نداشت و از سیاست قهر و آشتی مکارانه در مقابل آنها استفاده می‌کرد.

منابع

- ابن اثیر، علی بن محمد (۱۳۹۱): تاریخ بزرگ اسلام و ایران، برگردان: حمیدرضا آژیر، تهران، اساطیر.
- ابن طقطقی، محمدبن علی (۱۳۶۷): تاریخ فخری در آداب ملکداری و دولتهای اسلامی، ترجمه: محمد وحید گلپایگانی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- ابوحامد کرمانی، افضل‌الدین (۱۳۷۳): سلجوقیان و غز در کرمان، تصحیح: محمد ابراهیم باستانی پاریزی، تهران، کوشش.
- اشپولر، برتولد (۱۳۷۷): تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ترجمه: جواد فلاطوری، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- اشپولر، برتولد (۱۳۵۴): جهان اسلام، ترجمه: قمر آریان، تهران، امیرکبیر.
- اولیاء الله، مولانا (۱۳۹۳): تاریخ رویان، تصحیح: ابوالفضل تقی پور، تهران، میرماه.
- باسورث، ادموند کلیفورد (۱۳۵۶): تاریخ غزنویان، ترجمه: حسن انوشه، تهران، امیرکبیر.
- بیات، عزیزالله (۱۳۷۰): تاریخ ایران از ظهور اسلام تا دیالمه، تهران، انتشارات شهید بهشتی.
- پیرنیا، حسن، اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۸۴): تاریخ ایران، تهران، باران اندیشه.
- ترکمنی آذر، پروین، پرگاری، صالح (۱۳۷۸): تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوره صفاریان و علویان، تهران، سمت..
- ترکمنی آذر، پروین، پرگاری، صالح (۱۳۸۴): دیلمیان در گستره تاریخ ایران، تهران، سمت.
- تقوی، احمد، قزوینی، عاصف‌خان (۱۳۸۲): تاریخ الفی، تصحیح: غلامرضا طباطبایی مجد، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- جعفریان، رسول (۱۳۹۳): تاریخ ایران از آغاز تا اسلام تا پایان صفویان، تهران، نشر علم.
- جوینی، علاء‌الدین عظاملک (۱۳۷۸): جهانگشای جوینی، اهتمام: محمد عبدالوهاب قزوینی، تهران، نقش قلم.
- خرندزی نسوی، شهاب‌الدین محمد (۱۳۸۱): سرگذشت خوارزمشاهیان به روایت جلال‌الدین منکبرنی، به کوشش: مجید اشرفی، تهران، مؤسسه فرهنگی اهل قلم.
- خضری، احمدرضا (۱۳۷۸): تاریخ خلافت عباسی، از آغاز تا پایان آل‌بویه، تهران، سمت.
- خلعتبری، اللهیار، شرفی، محبوبه (۱۳۸۰): تاریخ خوارزمشاهیان، تهران، سمت.



- خلیل الله مقدم، احمد (۱۳۸۰): تاریخ ایران، تهران، جمالی پور.
- ر. ن. فرای و جمعی از نویسندگان (۱۳۷۹): تاریخ ایران، ترجمه: حسن انوشه، تهران، امیرکبیر، ج ۴.
- رونقی، مهرداد (۱۳۸۲): قیام‌گیران در ایران، تهران، روزگار.
- زیباپور، فرزاد (۱۳۸۱): سرگذشت سامانیان (برگرفته از کتاب تاریخ بخارا اثر محمد بن جعفر نرشخی) تهران، مؤسسه فرهنگی اهل قلم.
- فدایی عراقی، غلامرضا (۱۳۸۳): حیات علمی در عهد آل بویه، تهران، دانشگاه تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ.
- فروزانی، ابوالقاسم (۱۳۸۱): سامانیان از آغاز تا فرجام، تهران، مؤسسه کتاب همراه.
- قادری، حاتم (۱۳۷۵): تحول مبانی مشروعیت خلافت، تهران، بنیان.
- قدیانی، عباس (۱۳۸۷): تاریخ کامل ایران زمین، تهران، آرون.
- کسروی، احمد (۱۳۷۷): شهریاران گمنام، تهران، جامی.
- لاپیدوس، آیرا ماروین (۱۳۸۱): تاریخ جوامع اسلامی، ترجمه: علی بختیاری زاده، تهران، اطلاعات.
- لغت نامه دهخدا، ج ۶.
- لمبتون، آن (۱۳۶۳): سیری در تاریخ ایران بعد از اسلام، ترجمه: یعقوب آژند، تهران، امیرکبیر.
- لمبتون، آن (۱۳۵۹): نظریه دولت در ایران، ترجمه: چنگیز پهلوان، تهران، آزاد.
- مستوفی، حمدالله (۱۳۳۹): تاریخ گزیده، تهران، امیرکبیر.
- مسعودی، علی بن حسین (۱۳۷۴): مروج الذهب، ترجمه: ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ج ۱ و ۲.
- مسکویه رازی، ابوعلی (۱۳۶۶): تجارب الامم، ترجمه: محمد فضائلی، تهران، زرین.
- موسوی بجنوردی، کاظم (۱۳۹۳): تاریخ جامع ایران، تهران، مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۶ و ۷.
- میرخواند (۱۳۸۰): روضه الصفا، تصحیح: جمشید کیان فر، تهران، اساطیر، ج ۴.
- و. و. بارتولد (۱۳۵۸): خلیفه و سلطان، ترجمه: سیروس ایزدی، تهران، امیرکبیر.